

تشنه‌ای با مشک* پر آب

از قافله* عقب مانده بود. شترش دیگر توان رفتن نداشت. مجبور شد بارِ شتر را خود بر دوش گیرد و پیاده به راه افتد. آفتاب به شدت می‌تابید. تشنگی و خستگی تاب و توان* حرکت را از او ربوده بود*.

به سختی نفس می‌زد و عرق می‌ریخت. پاهایش بر زمین کشیده می‌شد، اما همچنان می‌رفت. کوه‌ها و دره‌ها را پشت سر می‌گذاشت. رنج‌ها را به جان می‌خرید ولی از پای نمی‌نشست*.

خودش را از یاد برده بود و هدفی جز رسیدن به پیامبر و قافله نداشت. قافله و سپاهی که برای مقابله با حملهٔ احتمالی رومیان، به سوی شام به راه افتاده بود. ناگهان در گوشه‌ای از آسمان ابری دید. پنداشت* که در آنجا بارانی آمده است. راه خود را بدان سو کج کرد. به محلی رسید که مقداری آب باران در گودی سنگی جمع شده بود. اندکی* از آن چشید، ولی فکری به خاطرش رسید. سر را بلند کرد و از آشامیدن آب مُصرف شد*.

آب را در مشکی که به دوش داشت، ریخت و حرکت کرد. با جگری سوزان اما صبور* و شکیبا، پستی‌ها و بلندی‌ها را درمی‌نوردید* و پیش می‌رفت. از دور چشمش بر سپاه افتاد. گویی* جانی تازه یافت. قلبش از خوشحالی سخت می‌تپید*. اشک از چشمانش سرازیر شد. قدم‌ها را سریع‌تر کرد و یک آن، چشم از سپاه برنمی‌داشت.

سپاهیان نیز از دور یک سپاهی دیدند که به آنان نزدیک می‌شود و به سویشان پیش می‌آید.



به پیامبر گفتند: یا رسول الله مثل اینکه مردی به سوی ما می آید. رسول اکرم* فرمود: چه خوب است که ابوذر باشد.

سیاهی نزدیکتر رسید. ناگهان مردی فریاد برآورد: آری، به راستی که ابوذر است! رسول اکرم فرمود: «خداوند ابوذر را بیمارزد که تنها زندگی

می‌کند، تنها می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود.»

آن‌گاه پیامبر از او استقبال کرد و باروبنه*اش را از دستش گرفت. اما ابوذر از فرط خستگی* و تشنگی بی‌حال بر زمین افتاد.

رسول اکرم فرمود: آب حاضر کنید، ابوذر خیلی تشنه است.

ابوذر با صدایی که رو به خاموشی می‌رفت، لبهای خشکیده‌اش را با زحمت گشود و گفت: نه! لازم نیست. آب همراه من هست.

پیامبر با تعجب فرمود: آب همراه داشتی و ننوشیدی؟!

ابوذر گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت، به سنگی برخورددم و در آن آب

سرد و گوارایی یافتم. اندکی چشیدم و آن‌گاه با خود گفتم: از این آب نیاشامم تا حبیبم* رسول خدا از آن بیاشامد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



ابوذر = نام یکی از یاران نزدیک پیامبر و حضرت علی (ع)

از پای نمی‌نشست = به تلاش خود ادامه می‌داد.

از فرط خستگی = از شدت خستگی

اکرم = گرامی‌تر

اندک = کم

باروبنه = اسباب و وسایل

پنداشت = گمان کرد

تاب و توان = قدرت، نیرو

گویی = مثل اینکه

حبیب = دوست

درنوردید = طی کرد، پشت سر گذاشت

ربوده بود = به سرعت گرفته بود

سخت می‌تپید = به تندی می‌زد

صبور = بردبار، کسی که صبرش زیاد است.

قافله = کاروان

مشک = کیسه‌ای از پوست که در آن آب را نگهداری می‌کنند

منصرف شد = صرف نظر کرد، چشم پوشید

پرسش:



- ۱ — چرا ابوذر از قافله عقب ماند؟
- ۲ — ابوذر وقتی از قافله عقب ماند، چه کرد؟
- ۳ — حالت ابوذر وقتی برای رسیدن به قافله زحمت می‌کشید، چگونه بود؟
- ۴ — وقتی در گوشه‌ای از آسمان ابری دید، چه پنداشت و چه کرد؟
- ۵ — ابوذر وقتی از دور سپاه را دید، چه حالتی پیدا کرد؟
- ۶ — سپاهیان وقتی کسی را دیدند که از دور نزدیک می‌شود، چه گفتند؟

- ۷ - پیامبر در پاسخ آنها چه فرمود؟
- ۸ - چرا ابوذر بی حال بر زمین افتاد؟
- ۹ - پیامبر برای کمک به او چه خواست؟
- ۱۰ - پیامبر از چه تعجب کرد و چه فرمود؟
- ۱۱ - چرا ابوذر آب را ننوشیده بود و تشنه آمده بود؟
- ۱۲ - سپاه برای چه مأموریتی به سوی شام حرکت کرده بود؟

تمرین:



— با هر یک از این کلمه‌ها و عبارتها یک جمله بسازید:

قافله ، حبیب ، بی فایده بو ، سخت می‌تپید ، باروبنه ،
آشامیدنی ، به خاطرش ، مشک .

— این جمله‌ها را در دفتر خود بنویسید و در مقابل هر یک از آنها جمله‌ای با عبارت دیگر بنویسید که همان معنی را داشته باشد یا معنایش نزدیک به آن باشد.

۱ - تشنگی و خستگی تاب و توان حرکت را از ابوذر ربوده بود.

۲ - او رنجه‌ها را به جان می‌خرید ولی از پای نمی‌نشست.

۳ - از آشامیدن آب منصرف شد.

۴ - ابوذر با جگری سوزان اما صبور و شکیبا پستیها و بلندیها را

درمی‌نوردید.

- ۵ - ابوذر تنها زندگی می کند، تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود.
- ۶ - ابوذر از فرط خستگی و تشنگی بی حال بر زمین افتاد.
- ۷ - با صدایی که رو به خاموشی می رفت، لبهای خشکیده اش را با زحمت گشود.
- ۸ - با خود گفتم: از این آب نیاشامم، تا حبیبم رسول خدا بیاشامد.
- مخالف هر یک از کلمه های زیر را بنویسید:
- سیاهی ، نزدیک ، سریعتر ، خاموش ، خشک ، حاضر ،
تشنه ، پیاده .
- خلاصه داستان را همراه با نتیجه هایی که از آن می گیرید، بنویسید.
- تعیین کنید هر کدام از این کلمه ها:
- تشنه ، بزرگ ، بود ، جهان ، باغ ، آمد ، عادل ، قافله ، سنگ ،
سوزان ، رسید ، خشکیده ، سرد ، یافتم ، گوارا ، ابوذر ، سیاه ،
خردمند ، نداشت ، پریشان ، رفتند ، مروارید ، رغنا ، زورق .
- فعل است یا اسم یا صفت. آنها را در جدولی به شکل زیر بنویسید.

فعل	اسم	صفت
دید	غذا	آشفته

The page is framed by a wide, ornate border. It features a repeating pattern of stylized birds, including parrots and phoenixes, in various colors (blue, red, green, yellow) perched on and flying among lush green vines and small red and blue flowers. The background of the border is white.

مسجد نمونه کوچکی، از یک جامعه اسلامی است .

مسجد نمونه کوچکی، از یک جامعه اسلامی است .

مسجد نمونه کوچکی، از یک جامعه اسلامی است .

کشاورزان با کار و کوشش خود به استقلال کشور کمک می کنند
کشاورزان با کار و کوشش خود به استقلال کشور کمک می کنند

کشاورزان با کار و کوشش خود به استقلال کشور کمک می کنند

درسی از نَهْجُ الْبَلَاغَه*



به مورچه نگاه کن!

اندام ظریف و باریکش را ببین!

آن قدر کوچک است که به آسانی دیده نمی‌شود.

نگاه کن چگونه راه می‌رود!

ببین برای به دست آوردن روزی خود، چگونه به این سو و آن سو

می‌شتابد!

نگاه کن چگونه دانه‌ها را به لانه‌اش می‌برد و آنها را ذخیره می‌کند.*

تابستانها به فکر روزهای سخت زمستان است. روزهایی که نمی‌تواند از لانه‌اش بیرون بیاید.

خدای مهربان، روزی مورچه را از راهی می‌رساند که مناسب حال او باشد. خدا هیچ‌وقت آفریده‌های خود را فراموش نمی‌کند، حتی مورچه‌ای را که در عمق زمین و درون سنگهای سخت باشد.

اگر به چگونگی دستگاه گوارش مورچه و اعضای درون شکمش فکر کنی، اگر به قسمت‌های مختلف پیکر مورچه و چشمهای ریزش بیندیشی از چنین آفرینش حیرت‌انگیزی تعجب خواهی کرد و از سخن گفتن درباره آن ناتوان خواهی شد.

خدا را به بزرگی یاد کن!

خدایی که پیکر مورچه را بر روی دست و پای ظریفش استوار کرد،* و

در این آفرینش شگفت به هیچ قدرتی نیازمند نشد.

* * *

اگر در آفریده‌های خدا با دقت بنگری، به این نکته* می‌رسی که:
آفریننده مورچه‌ای به این کوچکی، همان آفریننده درخت خرما است به
آن بزرگی. و آفریدن هرچیز، خواه کوچک باشد یا بزرگ، ضعیف باشد یا قوی،
برای خدای توانا یکسان است.^۱



۱ - با استفاده از کتاب «بمورچه نگاه کن» کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



استوار کرد = محکم کرد

حیرت‌انگیز = شگفت‌آور

ذخیره می‌کند = در یک جا نگاه می‌دارد، انبار می‌کند.

نکته = آنچه که دقیق و مهم باشد.

نهج البلاغه = نام کتابی است که بعضی از سخنان حضرت علی (ع) در آن گرد آمده است.

پرسش:



۱ - برای اینکه مورچه روزی خود را به دست آورد چه کار می‌کند؟

۲ - مورچه برای اینکه روزهای سخت زمستان گرسنه نماند چگونه

چاره‌اندیشی می‌کند؟

۳ - به نظر شما مورچه حیوانی کوشا و فعال است یا تنبل و غیرفعال؟

۴ - از زندگی مورچه چه درسی فرا گرفته‌اید؟

۵ - موضوع این درس از سخنان چه کسی است؟

به این نکته توجه کنید:



جمع نعمت می‌شود نعمتها

همچنین

قسمت ← قسمتها

چشم ← چشمها

سنگ ← سنگها

در این گونه کلمه ها، علامتِ جمع «ها» به قبل از خود متصل می شود.

تمرین:



— پاسخ پرسشهای شماره ۱، ۲ و ۳ را بنویسید.

— این بیت را معنی کنید و نام شاعرش را بنویسید:

میار از موری که دانه کش است که جان اردو جان شیرینش است

— برای کلمه های زیر جمله بسازید:

آفریده، لانه، اذام، می شتابد.

— به این کلمات علامت جمع «ها» اضافه کنید:

تابستان، قدرت، کتاب، آزمایش

— جمله های زیر را کامل کنید:

۱- مورچه تابستانها به فکر... سخت زمستان است.

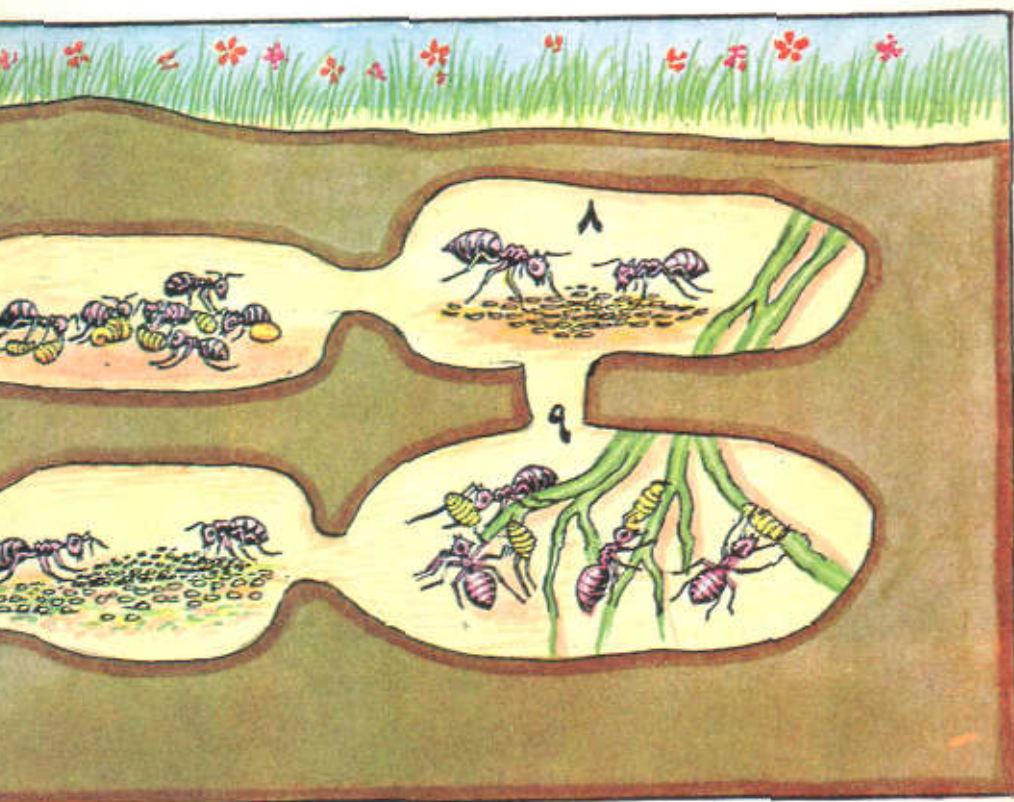
۲- خداوند در این آفرینش کشف بیچ... نیازمند شد.

۳- از سخن گفتن درباره آن... خوایی شد.

۴- آفریننده مورچه‌ها را آفریننده ... است.

— صفت‌هایی از درس پیدا کنید و در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

۱- اتمام ... مورچه‌ها را بسین .



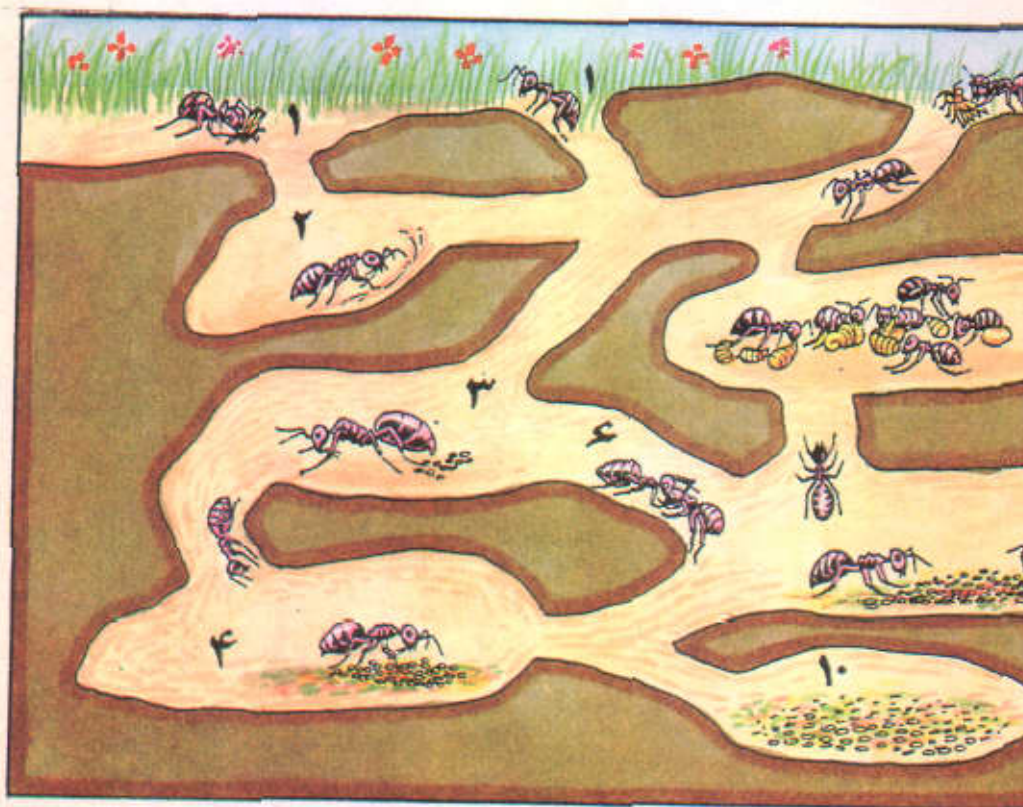
لانه مورچه‌ها — شکل بالا قسمتی از فعالیت مورچه‌ها را نشان می‌دهد:

- ۱ — محل‌های ورود به لانه. دو مورچه حشراتی را جهت غذای خود به لانه می‌آورند. ۲ —
- مورچه‌ای زمین را می‌کند تا اتاق تازه‌ای تهیه کند. ۳ — مورچه ملکه در حال تخم‌گذاری است. ۴ —
- تخمها را به این اتاق می‌آورند و از آنها مراقبت می‌کنند تا به نوزاد کرمی شکل تبدیل شوند. ۵ —
- نوزادهای کرمی شکل را به این اتاق می‌آورند تا به آنها غذا بدهند و از آنها مراقبت کنند. ۶ — یکی از

۲- به فکر روزهای... زمستان است.

۳- به چشمهای... مورچه بندیش.

۴- آفریدن هر چیز برای خدای... یکسان است.



مورچه‌های کارگر به مورچه دیگری غذا می‌دهد. ۷- نوزادهای کرمی شکل از اینجا به دور خود پیله می‌تنند تا پس از مدتی به مورچه کامل تبدیل شوند. ۸- در این اتاق دانه‌ها را انبار می‌کنند. ۹- اینجا محل نگهداری حشراتی به نام شته است که برای مورچه‌ها مواد قندی تولید می‌کنند. ۱۰- اینجا هم محل جمع‌آوری زباله و اشغال مورچه‌ها است.

حاصل جمع قطره ها

آبی دریا به رنک آسمان

قطره ها، بی رنک از دریا جداست

قطره تنها چرایی رنک ماند؟

رنک دریا های آبی از کجاست؟

* * *

قطرهٔ تحفایه دور از قطره‌ها
با خود آهنگ جدایی می‌زند
قطره‌هایی را که با هم می‌روند
آسمان رنگ خدایی می‌زند

* * *

این من و تو، حاصل تفریق است
پس تو، هم با من، بیایا، می‌شوم
حاصل جمع تمام قطره‌ها
می‌شود دریا، بیایا، می‌شوم
«قصر این بود»

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



آهنگ جدایی می‌زند = قصد دارد از دیگران جدا باشد.

تفریق = جدایی، از هم دور شدن.

حاصل = نتیجه

رنگ خدایی = در اینجا منظور رنگ آبی است.

پرسش:



۱ - به «من» و «تو» چه موقع «ما» می‌گویند؟

۲ - توضیح دهید دریا چگونه به وجود می‌آید؟

۳ - یک ضرب‌المثل دربارهٔ قطره و دریا بگویید.

۴ - هدف شاعر از اینکه «بیا دریا شویم» چیست؟

به این نکته توجه کنید:



زند ← می‌زند

روند ← می‌روند

هرگاه «می» در اول فعل بیاید، هنگام نوشتن به فعل متصل نمی‌شود.



- ۱ - معنی شعر را به نثر بنویسید.
- ۲ - یک بار با خطّ خوش از روی شعر بنویسید.
- ۳ - به فعلهای زیر «می» اضافه کنید و با هریک از آنها جمله‌ای بسازید:

دوید، شنیدیم، نویسند، گوئی.

- ۴ - شعر را حفظ کنید و آن را در جمع خانواده خود بخوانید.

خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

خدا اسراف کاران را دوست ندارد.

کسی که درختی را آب می دهد مثل آن است که تشنای را میراب می کند
کسی که درختی را آب می دهد مثل آن است که تشنای را میراب می کند

کسی که درختی را آب می دهد مثل آن است که تشنای را میراب می کند

گرانفروشی ممنوع

درآمد امام صادق (ع) برای اداره زندگی او کافی نبود. امام به فکر افتاد که از راه تجارت مخارج خانه خویش را تأمین کند*. از این رو یکی از افراد خانه را که «مُصادِف» نام داشت فرا خواند* و مبلغی پول در اختیار او گذاشت. مُصادِف با پولی که از امام گرفته بود، متاعی* خرید و همراه کاروانی به طرف مصر حرکت کرد. دیگر چیزی به مصر نمانده بود که کاروان با قافله‌ای از تجّار* که از مصر می‌آمد، برخورد کرد. طبق معمول مصادِف و همراهانش اوضاع و احوال بازار را جویا شدند*. معلوم شد که اخیراً* متاعی که مصادِف و کاروان حمل می‌کنند، بازار خوبی پیدا کرده است و مردم بدان احتیاج فراوان دارند. بسیار خوشحال شدند و تصمیم گرفتند که متاع خود را به دو برابر قیمت خرید، بفروشند. همین که وارد مصر شدند، دریافتند که آنچه شنیده بودند، درست است.

طبق قرار* برای متاع خود بازار سیاه* به وجود آوردند و سپس به دو برابر قیمت خرید آن را فروختند.

مصادِف با دو برابر پولی که از امام گرفته بود، برگشت و شادمان نزد امام رفت و دو کیسه پول را که یکی سرمایه و دیگری سود بود، نزد امام گذاشت. امام پرسید: اینها چیست؟ گفت: یکی از دو کیسه، پولی است که به من داده بودید و کیسه دیگر سودی است که برابر همان سرمایه است.

امام فرمود: این سود خیلی زیاد است. آن را چگونه به دست آورده‌ای؟ مصادِف گفت: نزدیکیهای مصر آگاه شدیم که مال التجّاره* ما در آنجا کمیاب شده است. قرار گذاشتیم که به کمتر از صد در صد سود نفروشیم و همین

کار را هم کردیم.

امام با ناراحتی فرمود: شما به راستی چنین کاری کردید؟! قرار گذاشتید که برای مسلمانان بازار سیاه به وجود آورید؟! هم پیمان شدید که به دو برابر قیمت خرید بفروشید؟! نه، هرگز من چنین تجارت و سودی را نخواهم پذیرفت.

آن‌گاه امام، یکی از دو کیسه را برداشت و فرمود: این کیسه را می‌پذیرم چون سرمایه من است اما به آن کیسه دیگر کاری ندارم و تو ای مصادف بدان که پیکار در میدان جنگ از تجارت و کسب حلال آسانتر است.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



اخیراً = به تازگی

بازار سیاه به وجود آوردن = برای سودجویی جنسی را به تدریج و کم‌کم به بازار بردن و به بهای بسیار فروختن

پیکار = جنگ، نبرد

تأمین کند = به دست آورد، تهیه کند

تجّار = تاجرها، بازرگانان (جمع تاجر)

جویا شدند = پرسیدند

طبق قرار = برابر و مطابق قرار

فرا خواند = پیش خود خواند، صدا کرد
 کسب حلال = کاسبی درست و مطابق دستورهای دینی
 مال التجاره = کالای تجارتی
 متاع = کالا

پرسش:



- ۱ - امام صادق (ع) برای چه به «مصادف» پول داد؟
- ۲ - «مصادف» با آن پول چه کرد؟
- ۳ - در بین راه با کاروان مصری چه گفتگویی داشتند؟
- ۴ - بعد از این مذاکره چه تصمیمی گرفتند؟
- ۵ - اجناس خود را با چه مقدار سود فروختند؟
- ۶ - وقتی که امام دو کیسه پول را مشاهده فرمود، از مصادف چه پرسید؟
- ۷ - مصادف چه پاسخی داد؟
- ۸ - آیا امام هر دو کیسه را برداشت؟ چرا؟
- ۹ - به نظر امام چه کاری مشکلتر از پیکار در میدان جنگ است؟
- ۱۰ - از این داستان چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

تمرین:



— خلاصه داستان درس را بنویسید.

— کلمات زیر را به ترتیب الفبا مرتب کنید و سپس با هر یک جمله‌ای بسازید.

اخیراً ، کسب ، تاجر ، تأمین ، احتیاج ، متاع ، مخاج ،
 حلال ، حمل ، اعتنا .

— در این جمله‌ها:

- ۱ — «مصادف» با پولی که از امام گرفته بود، متاعی خرید.
 - ۲ — امام فرمود هرگز چنین تجارت و سودی را نخواهم پذیرفت.
 - ۳ — شما به راستی چنین کاری کردید؟!
 - ۴ — مردم بدان احتیاج فراوان دارند.
 - ۵ — آن‌گاه امام یکی از دو کیسه را برداشت.
 - ۶ — یکی از دو کیسه پولی است که شما به من داده بودید.
- فاعل فعلهایی را که قرمز چاپ شده است پیدا کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید.

مصادف با پولی که از امام گرفته بود متاعی خرید.

فاعل	فعل
مصادف	خرید

— این درس را برای افراد خانواده خود بخوانید و درباره آن بحث و گفتگو کنید.

خود را بیازمایید (۷)

الف) پاسخ این پرسشها را بنویسید:

- ۱ - چرا ابوذر آب را نخورد؟
- ۲ - فداکاری یعنی چه؟
- ۳ - رفتار ما با دیگران چگونه باید باشد؟
- ۴ - رفتار یک انسان واقعی با ستمگر چگونه است؟
- ۵ - از درس حاصل جمع قطره‌ها چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟
- ۶ - گرانفروشی برای اجتماع چه ضررهایی دارد؟

ب) با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

توانا ، نابکار ، خروشان ، خشکیده ، خودبین ، رادمرد ، بالاگرفت ،
گرانقدر ، مردم .

ج) با این ده کلمه پنج کلمه جدید بسازید:

کهن ، خود ، راد ، مردم ، گران ، مردان ، بین ، قدر ، دوست ، سال .

د) این کلمه‌ها و عبارتها را:

خوشتن دوست ، بازحمت ، نمی‌شینند ، رسیدن ، بهم‌پیان شدند .

در جمله‌های زیر در جای خالی و مناسب خود بگذارید، سپس از روی آنها یک بار بنویسید.

۱- خودش را از یاد برده بود و در فی‌جزم . . . به پیاپی می‌برد داشت .

- ۲- ابوذر با صدایی ضعیف بهایش را . . . گشود و گفت آب همراه من
 هست .
- ۳- انسانهای واقعی در مقابل ظلم و ستم خاموش
- ۴- هرگز متکبر و . . . مباش .
- ۵- بگی با هم . . . که متاع خویش را دو برابر قیمت خرید ، بفروشند .

اسراف نکنیم

حضرت رضا علیه السلام میوه نیم خورده ای را دید که روی زمین افتاده است.



یکی از نزدیکانش مقداری از آن را خورده بود و بقیه اش را دور انداخته بود. حضرت رضا ناراحت شد و او را صدا زد و فرمود: «چرا اسراف می کنی؟! چرا به نعمتهای خدا، بی اعتنایی می کنی؟! مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟ مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را سخت کیفر می دهد؟* اگر به چیزی احتیاج نداری، چرا با مصرف بیجا ضایعش می کنی؟ آن را در اختیار کسانی بگذار که نیازمندش هستند.»

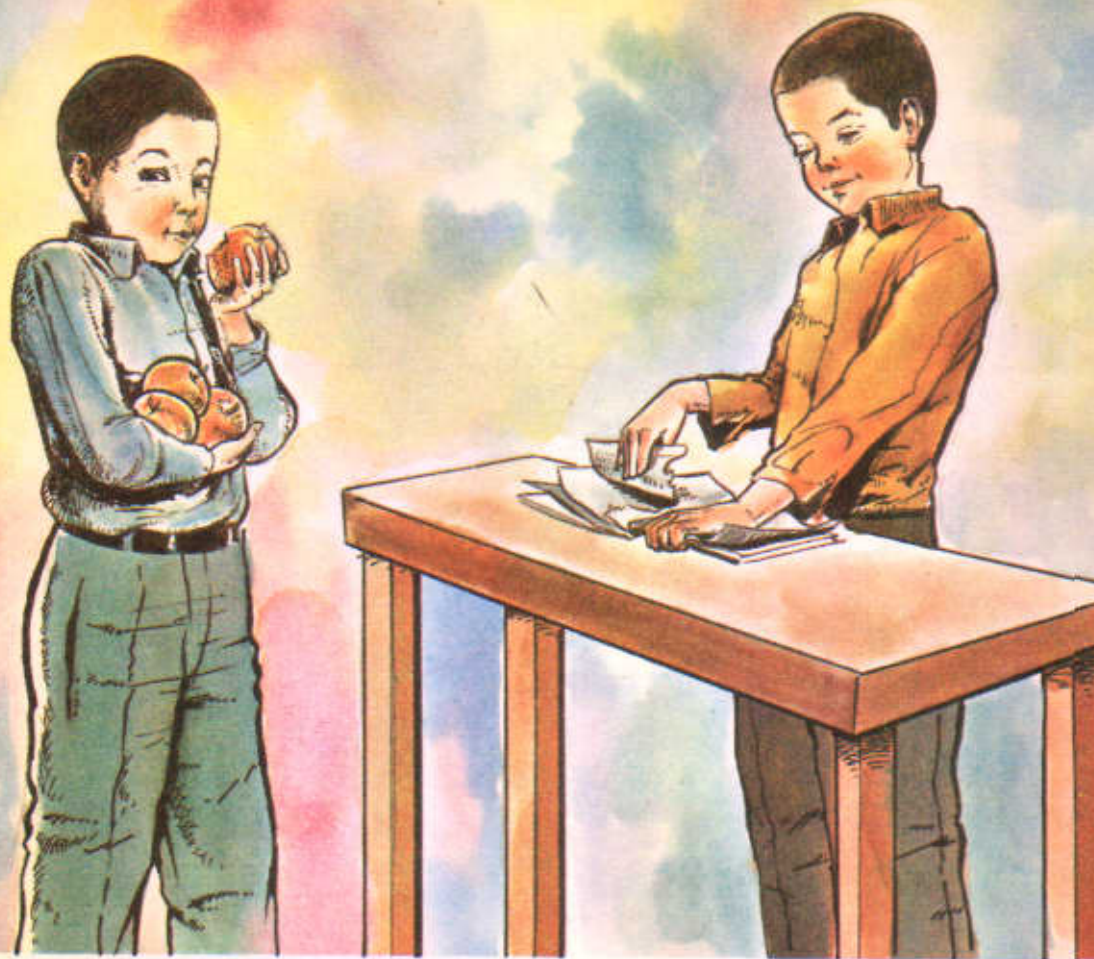


با توجه به این سخنان حضرت رضا آیا می توانید بگویید که:

چرا خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟

چرا اسراف کردن، زشت و ناپسند است؟

برای اینکه به این دو سؤال پاسخ دهید فکر کنید مثلاً برای رویدن یک



درخت سیب، چه مقدار انرژی خورشید لازم است؟ چه مقدار آب و هوا و مواد معدنی باید مصرف شود و چه افرادی باید بکوشند تا یک دانه سیب به دست شما برسد؟

وقتی قسمتی از یک میوه را دور می‌ریزید در حقیقت نتیجه آن همه کار و زحمت را دور ریخته‌اید. علاوه بر این، انسان دیگری را از نعمتهای خدا محروم نموده‌اید و حق او را ضایع* ساخته‌اید.

آیا راضی می‌شوید کودکی گرسنه بخوابد و شما مقداری از غذای خود را دور بریزید؟ یا میوه‌ها را نیم‌خورده و مصرف نشده در ظرفِ خاکروبِه بیندازید؟ آیا راضی می‌شوید کودکی تشنه بماند و شما آب را بیهوده تلف کنید؟ آیا راضی می‌شوید کودکی چون مداد و کاغذ ندارد، از تحصیل محروم* شود و شما کاغذ و دفترچه خود را بی‌جهت پاره کنید؟ یا ننوشته و سفید بگذارید؟ آیا سزاوار است شما بیش از مقدارِ احتیاج، برق مصرف کنید و دیگران به قدر کافی روشنایی و برق نداشته باشند؟ در صورتی که خدا «آب و آفتاب، خاک و هوا و نعمتهای دیگرش» را برای همهٔ انسانها آفریده است، و هر انسانی باید از نعمتهای خدا، بهره‌مند گردد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



تلف نکن = از بین نبر

ضایع = تباه، خراب (ضایع ساخته‌اید = از بین برده‌اید)

کیفر می‌دهد = مجازات می‌کند.

محروم = بی‌نصیب، بی‌بهره

پرسش:



۱ - حضرت رضا به یکی از نزدیکانش چه فرمود؟

- ۲ - وقتی به چیزی احتیاج نداریم چه باید بکنیم؟
- ۳ - چرا خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟
- ۴ - چرا اسراف کردن زشت و ناپسند است؟
- ۵ - اسراف کار، حقّ چه کسانی را ضایع می‌کند؟
- ۶ - آیا خدا نعمتهایش را برای گروه خاصی آفریده است؟
- ۷ - با صرفه‌جویی چه کارهایی می‌توانیم انجام بدهیم؟
- ۸ - وظیفه ما در شرایط بعد از انقلاب چیست؟

به این نکته توجه کنید:



«انسان واقعی اسراف نمی‌کند» یک جمله است، با این جمله درباره انسان واقعی خبری داده‌ایم. «انسان واقعی اسراف نمی‌کند» یک جمله خبری است.

«انسان واقعی چه می‌کند؟» هم یک جمله است، با این جمله درباره انسان واقعی مطلبی پرسیده‌ایم. «انسان واقعی چه می‌کند؟» یک جمله پرسشی است.

جمله‌ای که خبری را بیان می‌کند، جمله خبری است. در آخر جمله خبری نقطه می‌گذاریم. جمله‌ای که برای پرسش به کار رود، جمله پرسشی است. در آخر جمله پرسشی علامت پرسش (?) می‌گذاریم.



— با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله خبری و یک جمله پرسشی بسازید:

خردمند، انسان، اسراف، نعمت، ارزش، بهبوده.

مثال: خردمند

علی مرد خردمندی است.

چه کسی خردمند است؟

— یک بار درس را به دقت بخوانید و سپس جمله‌های پرسشی درس را

بنویسید.

The page is framed by a wide, colorful border featuring intricate floral patterns, scrolling vines, and various birds, including parrots and phoenixes, in shades of blue, green, red, and gold. The central area contains horizontal blue lines for writing.

پاکیزگی از صفات پیامبران است .

پاکیزگی از صفات پیامبران است .

پاکیزگی از صفات پیامبران است .

همشینی بانیکان انسان را به اصلاح خویش وامی دارد.

همشینی بانیکان انسان را به اصلاح خویش وامی دارد.

همشینی بانیکان انسان را به اصلاح خویش وامی دارد.

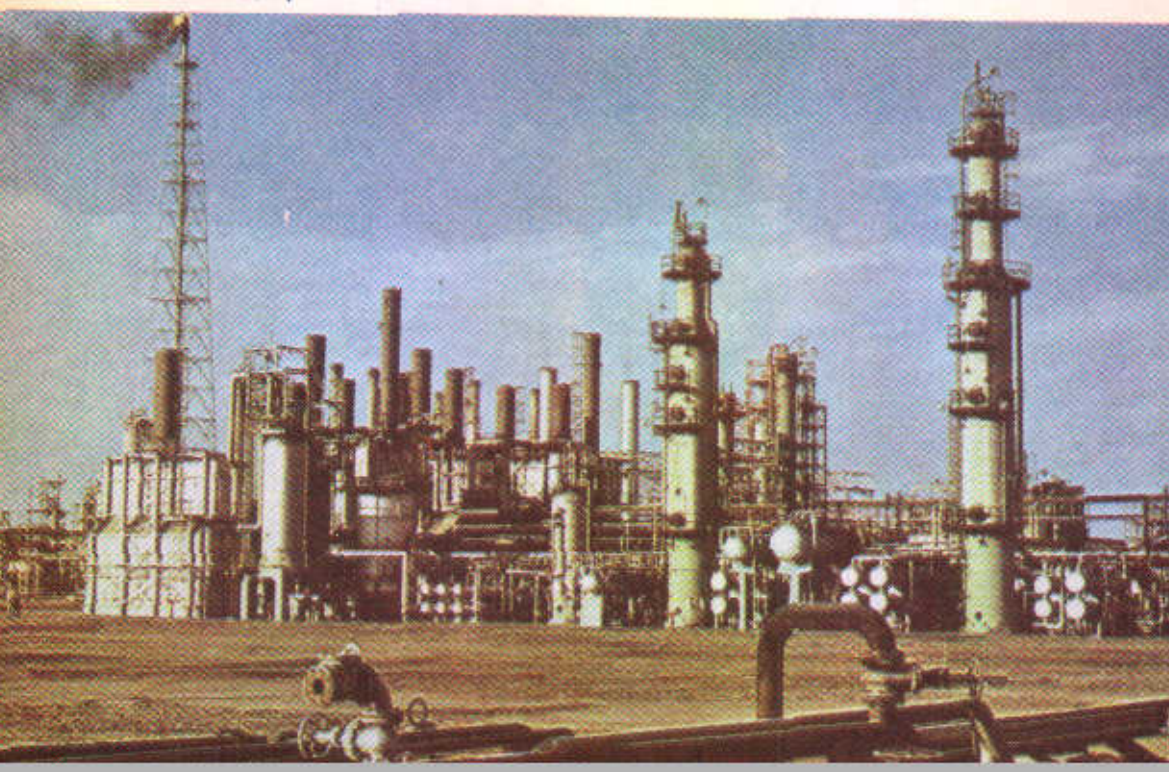
نفت

یکی از گرانبهاترین نعمتهای خدا، منابع زیرزمینی است که برای رفع بسیاری از نیازهای انسان آفریده شده است. در میان این منابع، نفت از اهمیت خاصی برخوردار است. خوشبختانه از این نعمت بزرگ و ثروت عظیم* در سرزمین ما فراوان یافت می‌شود.

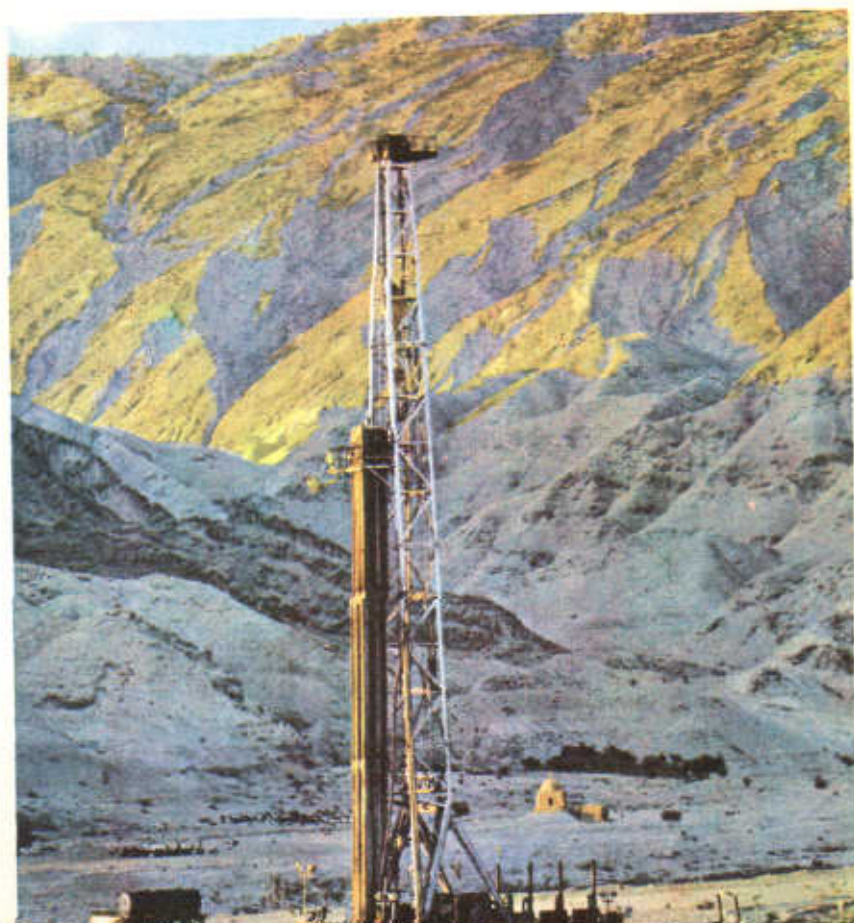
وظیفه حتمی ماست که از این ثروت خدادادی با قدرت پاسداری کنیم و آن را در راه رضای او و رفاه بندگان او به کار گیریم.



امروزه نفت در دنیا اهمیت فراوانی یافته است. سوخت اتومبیلی که بر آن سوار می‌شویم و تراکتوری که از آن در کارهای کشاورزی استفاده می‌کنیم از پالایشگاه تهران



نفت گرفته شده است. کشتیهایی که در دریا حرکت می‌کنند، هواپیمایی که در آسمان پرواز می‌کند، بیشتر ماشینها و بعضی از کارخانه‌ها با مواد* نفتی کار می‌کنند، از آن گذشته صدها ماده دیگر از نفت به دست می‌آید. بسیاری از وسایل پلاستیکی مانند بطری، لوله، انواع اسباب بازی، کفپوش اتاق و چیزهای دیگر از مواد نفتی ساخته می‌شود. وقتی که در روی جاده‌ها و خیابانهای آسفالت شده راه می‌روید، هیچ فکر می‌کنید که آنچه در زیر پای شماست، با ماده نفتی ساخته شده است؟ آنچه در آسفالت به کار می‌رود قیر است. قیر ماده سیاه‌رنگی است که از نفت خام به دست می‌آید، آن را با شن و ماسه مخلوط می‌کنند و بر سطح



جاده‌ها و خیابانها می‌ریزند و می‌کوبند یا فشار می‌دهند، تا پوشش سختی درست شود.

نفت را از کجا به دست می‌آورند؟ در بعضی از نقاط زمین به خصوص در اعماق* آن نفت به مقدار فراوان یافته می‌شود. برای استخراج* آن چاههای عمیق حفر می‌کنند*. نفت خام را که از چاه استخراج می‌شود* در پالایشگاه* تصفیه می‌کنند و مواد مختلف آن را جدا می‌سازند.

در بیشتر نقاط کشور ما، نفت در اعماق زمین وجود دارد. کشور ما از سرزمینهای نفت‌خیز* جهان به شمار می‌رود و هر سال مقدار فراوانی از نفت



ایران به کشورهای دیگر صادر می‌شود*. بیشتر چاههای نفت ایران در خوزستان است. نفتی که از این چاهها استخراج می‌گردد با لوله به پالایشگاههای مختلفی در کشور فرستاده می‌شود. در این پالایشگاهها نفت تصفیه می‌شود. در چندین شهر ایران از جمله اصفهان و تبریز و باختران و تهران و آبادان پالایشگاه وجود دارد.

سابقاً نفت را از خوزستان با ماشینهای نفتکش به تهران می‌آوردند. اما اکنون از خوزستان تا تهران لوله‌کشی شده است. این لوله از پستیها و بلندیها و تونلها و جلگه‌ها* عبور می‌کند و نفت را به تهران می‌رساند. نفت از تهران به مشهد و رشت نیز به وسیله لوله فرستاده می‌شود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



استخراج = بیرون آوردن (استخراج می‌شود: بیرون آورده می‌شود)

اعماق = جمع عمق = گودها

پالایشگاه = محل تصفیه نفت

جلگه = زمین صاف و هموار

حتمی = قطعی، لازم

حفر می‌کنند = می‌کنند

صادر می‌شود = فرستاده می‌شود

عظیم = بزرگ

مواد = ماده‌ها

نفت‌خیز = جایی که نفت فراوان از آن به دست می‌آید.



پرسش:

- ۱ - چند منبع زیرزمینی را نام ببرید.
- ۲ - ثروتهای زیرزمینی در چه راهی باید به کار گرفته شوند؟
- ۳ - یکی از وظایف مهم ما در برابر ثروتهای خدادادی چیست؟
- ۴ - چه وسایلی با مواد نفتی کار می‌کنند؟
- ۵ - از نفت چه چیزهایی به دست می‌آید؟
- ۶ - نفت را از کجا به دست می‌آورند؟
- ۷ - بیشتر چاههای نفت ایران در کجاست؟
- ۸ - نفتی که از چاههای خوزستان استخراج می‌گردد چگونه به تهران فرستاده می‌شود؟



تمرین:

- درس را به دقت بخوانید، نام وسایل نقلیه‌ای را که در آن آمده است جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید.
- مثال: هواپیما: هواپیما زودتر از وسایل نقلیه دیگر انسان را به مقصد می‌رساند.
- با این دوازده کلمه، شش کلمه جدید بسازید:

کار، گران، گاه، خانه، پالایش، نفت، زیر، خیز، بها، اسباب،
زمینی، بازی.

— این جدول را حل کنید:

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
								۱
								۲
								۳
								۴
								۵
								۶
								۷
								۸

از راست به چپ:

۱ — در این درس دربارهٔ آن مطالبی خواندید — بیشتر با شلوار همراه است.

۲ — خوشحال.

۳ — مقابل گرانی.

۴ — آتش به زبان عربی — نام جاده‌ای که تهران را به شمال وصل می‌کند.

۶ — هم ... بود هم تماشا — نمی‌شنود.

۷ — کسی یا چیزی که کاری از او سرزده است.

۸ — نام دیگر آن سنگ‌پشت است.

از بالا به پایین:

۱ — ... دانا به از دوست نادان است — هم‌خانواده با «مسافرت» و به معنی آن.

۲ — زندگی گیاه و حیوان بسته به آن است.

۳ — فقیر و بی‌چیز — جزء اصلی جمله که انجام گرفتن کاری یا روی دادن حالتی را نشان می‌دهد.

۴ — اندیشه — اکنون.

۵ — جدید.

۶ — نام یکی از خزندگان — مقابل «راست».

۷ — مقابل کلفت.

۸ — پاکیزه — نام شهری که نفت به وسیلهٔ لوله به آنجا فرستاده می‌شود.

اگر سر به سر تن به کشتن دیم از آن به که کشور به دشمن دیم

اگر سر به سر تن به کشتن دیم از آن به که کشور به دشمن دیم

اگر سر به سر تن به کشتن دیم از آن به که کشور به دشمن دیم

ایمان دارم که مرگ باغخت بهتر از زندگی با ذلت است.

ایمان دارم که مرگ باغخت بهتر از زندگی با ذلت است.

ایمان دارم که مرگ باغخت بهتر از زندگی با ذلت است.

بهترین ارمغان*

بازرگانی طوطی زیبا و سخنگویی داشت. روزی بازرگان خواست به هندوستان رود. هر کدام از افراد خانواده اش ارمغانی از او خواستند. بازرگان به طوطی گفت: «ای مرغ خوش آهنگ*، برای تو چه ارمغان همراه آورم؟»

طوطی که مدت‌ها در قفس مانده و افسرده* بود، گفت: «من از تو هیچ ارمغانی نمی‌خواهم ولی خواهش من این است که وقتی به هندوستان رسیدی و در جنگلهای خرم و سرسبز*، طوطیان آزاد را در پرواز دیدی، سلام مرا به آنها برسان و بگو: این شرط دوستی و انصاف نیست که شما از آزادی برخوردار* باشید و به میل خود در جنگلها و باغهای خرم پرواز کنید و من در قفس زندانی باشم. آخر از من دور افتاده و در قفس مانده هم یادی کنید و چاره‌ای به حال من بیندیشید.»

بازرگان پذیرفت که پیام او را برساند و جواب باز آرد. وقتی به هندوستان رسید، در جنگل گذارش* به چند طوطی افتاد و پیام طوطی خود را به یاد آورد. توقف کرد* و آن را برای طوطیان آزاد باز گفت. هنوز گفتار بازرگان به پایان نرسیده بود که یکی از آنها بر خود لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد. بازرگان پشیمان و اندوهناک شد و با خود گفت:

این چرا کردم*، چرا دادم پیام
نختم بیچاره را زین گفت خام*

ولی پشیمانی دیگر فایده‌ای نداشت.



کرد بازرگان تجارت را تمام باز آمد سوی منزل شاه کام*
گفت طوطی ارغمان بنده کو آنچه دیدی، آنچہ گفتی باز کو

بازرگان گفت: «ای طوطی زیبای من، از این سخن در گذر* که از رساندن آن پیام سخت پشیمانم و پیوسته خود را ملامت* می کنم. به خدا سوگند، تو طاقت شنیدن آنچه من دیده ام نداری.» طوطی گفت: «مگر چه اتفاق افتاده که تو را تا این اندازه غمگین کرده است.»

بازرگان گفت: «وقتی پیام تو را به طوطیان رساندم، یکی از آنها بر خود لرزید و از شاخه درخت بر زمین افتاد. من از گفته خود پشیمان شدم ولی پشیمانی سودی نداشت. آن طوطی نازک دل از غصه هلاک شد.» همین که سخن بازرگان به پایان رسید، طوطی در قفس بر خود لرزید و مانند مردگان افتاد و دم فرو کشید*.

بازرگان از دیدن آن حالت فریاد کشید و شیون سرداد، ولی طوطی مرده بود و با ناله و شیون امکان نداشت زندگی او را باز گرداند. بازرگان ناچار در قفس را باز کرد و طوطی را بیرون انداخت. طوطی همین که خود را از قفس آزاد دید، به شتاب* پرواز کرد و بر شاخه درختی نشست. دهان بازرگان از تعجب باز مانده بود و نمی دانست چه بگوید. طوطی رو به بازرگان کرد و گفت: «از تو سپاسگزارم. تو بهترین ارغمان، یعنی آزادی را برای من آوردی، آن طوطی با عمل خود به من یاد داد که چگونه خود را آزاد سازم.»



- ارمغان = سوغات
 افسرده = پژمرده، اندوهگین
 این چرا کردم = این کار را چرا کردم
 برخوردار = بهره‌مند
 به شتاب = باعجله
 توقف کرد = ایستاد
 خوش‌آهنگ = خوش‌آواز
 درگذر = صرف‌نظر کن
 دم فرو کشید = خاموش شد
 سرسبز = تر و تازه، خرم
 سوختم = سوزاندم، باعث مرگ او شدم
 شادکام = خوشحال، برخوردار
 گذار = گذر، عبور
 گفتِ خام = سخن نسنجیده، سخنی که از روی فکر گفته نشود.
 ملامت = سرزنش



پرسش:

- ۱ - وقتی که بازرگان می‌خواست به هندوستان برود، طوطی از او چه خواست؟
- ۲ - چرا طوطی افسرده بود؟
- ۳ - فرق پرندۀ ای که آزاد است با پرندۀ ای که در قفس است چیست؟
- ۴ - آیا خوب است انسان پرندگان را در قفس نگه دارد؟
- ۵ - آیا طوطیان آزاد به حال طوطی در قفس مانده چاره‌ای اندیشیدند؟
- ۶ - چرا یکی از طوطیان لرزید و از بالای درخت بر زمین افتاد؟
- ۷ - چرا بازرگان گفت تو طاقت شنیدن آنچه من دیده‌ام نداری؟
- ۸ - طوطی از سخن بازرگان چه فهمید؟
- ۹ - آیا بازرگان در حقیقت ارمغانی برای طوطی آورد؟
- ۱۰ - آیا بازرگان فهمیده بود مقصود طوطی هندوستانی از لرزیدن و افتادن چه بود، به چه دلیل؟

تمرین:



- با هر یک از این کلمات یک جمله بسازید:
 ارمغان ، پیام ، برخوردار ، پشیمان ، طاقت ، طوطی ،
 پاک‌گزار ، شتاب .

— خلاصه داستان را بنویسید.

— سه جمله پرسشی و سه جمله خبری از درس انتخاب کنید و بنویسید.

— چهار اسم و صفت از درس پیدا کنید و بنویسید.
مثال: طوطیان آزاد



ایران وطن ما، سرزمین پاکبها و دلیرهاست .

ایران وطن ما، سرزمین پاکبها و دلیرهاست .

ایران وطن ما، سرزمین پاکبها و دلیرهاست .

A highly decorative border surrounds the page, featuring a variety of colorful birds (parrots, phoenixes, etc.) perched on and flying among intricate floral and vine patterns. The border is particularly dense on the left and right sides.

دربغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود

دربغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود

دربغ است ایران که ویران شود کُنام پلنگان و شیران شود

میهن دوستی

ایران خانه من، خانه برادران و خواهران من و خانه پدران و مادران و نیاکان من است. ایران خانه بزرگ و عزیز من است. ایران عزیز، میهن من است. من کشورم را دوست دارم. سرزمینی که هر روز و شب مناظر زیبایش را می بینم و از دیدار کوه و دشت و صحرائش لذت می برم. و از همشینی با مردمان آزاده اش درس ایمان و اسلام و زندگی می آموزم. من ایران و ملت ایران را با عشق و ایمان دوست می دارم. ملت آزاده ای که در مقابل ستم و ستمگر به پا خاست* و با مشتهای گره شده و سینه های لبریز از ایمان، با فریادهای «الله اکبر»، کاخ استبداد* و خیانت را واژگون* کرد و با یاری و رهبری پیشوای بزرگ خود «امام خمینی» تاریخی شکوهمند بنیان نهاد.*

من ایران و ملت آزاده ایران را دوست می دارم و برای آبادی و خرمی ایران می کوشم و به یاری ملت پیروز و آزاده ام می شتابم. خوب درس می خوانم تا وقتی که بزرگ شدم در راه ترقی و پیشرفت ایران و ایرانیان بیشتر بکوشم و راه یاری کردن به هم میهنانم را بهتر بشناسم. اگر روزی ایران در خطر باشد، جان من در برابر آن چه ارزشی خواهد داشت؟

در آن موقع همچون «مجاهدان* پیروز» از میهنم دفاع می کنم. دشمن را شکست خورده و ناکام* باز می گردانم. در یاری ملت آزاده ام فداکاری می کنم و برای حفظ عظمت و استقلال کشورم به استقبال شهادت می روم و با اشتیاق جان می دهم.

ایمان دارم که مرگ با عزّت* بهتر از زندگی با ذلّت است. به همین جهت هرگز تن به اسارت* نمی‌دهم. با عزّت و افتخار به میدان نبرد می‌شتابم. مبارزه می‌کنم و شهادت و افتخار هر دو جهان را برمی‌گزینم.

اگر سر به شتر تن بکشتن دبیم از آن به که کشور به دشمن دبیم
دریغ است ایران که ویران شود کُنم پلنگان و شیران شود

شعر منسوب به فردوسی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه:



اسارت = بردگی، اسیر شدن، گرفتار شدن
استبداد = خودخواهی، خودکامگی
به پا خاست = برخاست، قیام کرد
بنیان نهاد = ساخت، ایجاد کرد
دریغ است = جای افسوس است، حیف است
سر به سر = همگی
عزّت = سربلندی و بزرگی

کُنام = آشیانه جانوران

مجاهدان = کسانی که در راه خدا به جهاد بر می‌خیزند

ناکام = به مقصود نرسیده

واژگون = سرنگون



پرسش:

- ۱ - چرا کشور خود را دوست می‌داریم؟
- ۲ - وطن دوستی و ایمان را از همنشینی با چه کسانی فرا می‌گیریم؟
- ۳ - چگونه ملت آزاده ایران کاخ استبداد را واژگون ساخت؟
- ۴ - رهبری چه کسی باعث پیروزی قیام ملت ما شد؟
- ۵ - چرا فرزندان وطن باید خوب درس بخوانند؟
- ۶ - هنگامی که وطن ما با خطر روبه‌رو شود وظیفهٔ ملی ما چیست؟

تمرین:



- با هر یک از کلمات زیر یک جمله بسازید:
- استبداد، کُنام، ناکام، مجاهدان، عزت، دولت.
- شما از بزرگان و رزمندگان ایران، چه کسانی را می‌شناسید؟ نام آنها را بنویسید، شرح حال هر کدام را که می‌دانید در مقابل نامش بنویسید.
- شعر درس را به نثر بنویسید.
- سه اسم، سه فعل، سه صفت از درس انتخاب کنید و بنویسید.

خود را بیازمایید (۸)

الف) جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ - چرا نباید اسراف کنیم؟
- ۲ - طوطی از کجا فهمید که باید خود را به مردن بزند؟
- ۳ - از نفت چه چیزهایی به دست می‌آید؟
- ۴ - چرا کشور خود را با عشق و ایمان دوست می‌داریم؟
- ۵ - آیا یک انسان آزاده، تن به اسارت می‌دهد؟... چرا؟

ب) هر چند تا از این کلمه‌ها، باهم، هم‌معنی هستند. هر دسته از کلمه‌های هم‌معنی را در یک سطر بنویسید:

افسرده، حتمی، پشورده، قطعی، استقبال، نبرد، ستم، جنگ، دیز
پیشواز، نظم، دلاور، پیکار، شجاع.

ج) به این جمله و جدول زیر توجه کنید:

پرستوهای مهربان با یکدیگر از سفر خود باز می‌گردند.

جمله	جمله خبری است یا پرسشی	فاعل	صفت	فعل
پرستوهای مهربان با یکدیگر از سفر خود باز می‌گردند.	خبری	پرستوها	مهربان	باز می‌گردند

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

حالا شما هم برای این جمله‌ها جدولی مانند جدول صفحه قبل بکشید و آن را پر کنید:

- ۱ — ابوطالب از سخنان تهدیدآمیز قریش نگران شد.
- ۲ — پیامبر فرمود: هرگز دست از دعوت الهی خویش برنخواهم داشت.
- ۳ — آیا فرعون ستمگر به عاقبت خویش فکر نمی‌کرد؟
- ۴ — مردم ایران از انقلاب پرشکوه خویش پاسداری می‌کنند.
- ۵ — دانش‌آموزان و نوجوانان فهمیده برای جهاد سازندگی به روستاها رفتند.
- ۶ — رازی بیمارستانی در ری تأسیس کرد.
- ۷ — آیا انسانهای ستمگر در روز قیامت شرمنده نخواهند شد؟
- ۸ — پیرمردی می‌گفت: قدر جوانی خویش را بدانید.
- ۹ — ابوذر بزرگ از نزدیکترین یاران پیامبر بود.
- ۱۰ — آیا یک انسان واقعی نباید به کارهایی که انجام می‌دهد، بیندیشد؟
- ۱۱ — بهار زیبا همه جا را به سبزه آراست.